



در مورد علل محبوبیت بی نظیر جهانی زرتشت در قرون و اعصار متمادی که سرانجام اساطیر وی به صوفیان اسلامی رسیده است می توان به دلایل زیر اشاره کرد: وی نخستین قانونگذار سیاسی و روحانی بوده که اقدام به آزادی برده ها و رعایا و تقسیم اراضی بزرگ مالکان نموده است. محمد جواد مشکور در کتاب خود خلاصه ادیان در تاریخ دینهای بزرگ در حالی که از صور مختلف نام زرتشت از جمله گئوماته و زمان وی اطلاع دقیقی نداشته در این باب چنین آورده است: " بر خلاف هخامنشیان ظاهراً مادها پیش از ایشان طرفدار دین زرتشت به شمار می رفتند و هنوز دین زرتشت در این سرزمین ایرانگیر نشده بود. از این جهت در زمان کمبوجیه (۵۲۹-۵۲۲ ق.م) پسر کورش مغی زردشتی که گئوماته (۵۲۲ ق.م) نام داشت برای ترویج دین زردشتی قیام کرد و بتکده ها را ویران ساخت و به جای آن آتشده بنا کرد و بردگان را آزاد و زمین های بزرگ را بین کشاورزان تقسیم کرد و مورد قبول طبقات مستمند و محروم اجتماع گردید به طوریکه پس از کشته شدنش به دست داریوش اول همه ایرانیها و مردم آسیا جز پارسیها که از خاندان هخامنشی بودند بر مظلومیت و حقانیت او می گریستند. مدت حکومت سرتاسری رسمی او هفت ماه بود. " در جای دیگر در این باب بیشتر توضیح داده است: " هرودوت پدر تاریخ (۴۸۲-۴۲۴ ق.م) مورخ مشهور یونانی می نویسد که گئوماته در پی بهبود وضع عامه مردم بوده است. ولی داریوش در سنگ نبشته خود در بیستون از روی غرض و دشمنی که با وی داشت، او را به باد ناسزا و دشنام گرفته و منکر همه اصلاحات او شده است. داریوش در آن کتیبه می نویسد: که وی چراگاهها و گله ها و برده ها و خانه هایی را که گئوماته از مردم و لشکریان گرفته بود به ایشان پس داد. باید دانست که گئوماته این زمینها را و گله ها و خانه ها را برای خود نگرفته بود، آنها را از توانگران ستانده بود تا بین فقرا و مستمندان تقسیم کند. آزاد کردن بردگان به دست گئوماته نشان می دهد که اصلاحات او جنبه های عمیق اجتماعی داشته است. وی اراضی و خانه ها و گله های زاید را از اشراف و بزرگان بگرفت و میان مردم بی زمین و خانه و بی رمه تقسیم کرد. گئوماته می خواست با ضعیف کردن زمینداران بزرگ، طبقه کشاورزان واقعی را تقویت کند. و پس از این اصلاحات در میان عامه مردم محبوبیت و پیروان بسیاری پیدا کرد. بنابراین گئوماته با این اصلاحات پیشرو مزدک بامدادان بود یعنی بالغ بر هزار سال (یک عهد سوشیاتی) پیش از این واقعه قیام کرد و بر آن شد که اموال مالکان بزرگ و اشراف را بگیرد و بین عامه مردم تقسیم کند. " محمد جواد مشکور در این مبحث سر انجام به یک معضل عظیم جامعه ایرانی از آغاز عهد ساسانی به بعد اشاره نموده و از قول فردوسی می آورد: چنان دین و دولت به یکدیگرند تو گویی که از بن زیک مادرند چو دین را بود پادشه پاسبان تو این





سر کلی تمامی محققین تاریخ ایران باستان تا به حال متوجه یکی بودن گئوماته با گوتمه بودا و مهاویرا و زرتشت سپیتمان نشده اند. از علل مهم دیگر محبوبیت جهانی زرتشت تعلق وی به سه خاندان وجیه المله کیانی (فرمانروایان ماد که ابر قدرت ستمگر آشور را بر انداختند) و پیشدادی (خاندان سپیتمه جم داماد و ولیعهد آستیگ که جهانگشای و غارتگر ملل خاورمیانه یعنی مادیای اسکیتی = افراسیاب را دستگیر کرده و تحویل کیاخسار فرمانروای ماد داده بودند) و هخامنشی شاخه کورش که در مقام پدر خوانده بر دیه زرتشت بوده و به نوبه حکومت برده داری و ستمگر بابل را بر انداخته بود. این محبوبیت با کشته شدن وی به دست داریوش (جاماسب، یعنی مغ کش) از بین نرفت چه سر انجام همین داریوش مجبور گردید که بنا به مصالح سیاسی با دختر گئوماته زرتشت به نام پارمیس (پر عهدو پیمان) که همان پوروچیستای اوستا (پردانش) است ازدواج نماید و با پسر وی به نام تیگران (خورشید چهر) فرمانروای ارمنستان مصالحه کند. علت سوم محبوبیت زرتشت را باید در شخصیت علمی و اخلاقی خود این متفکر بزرگ و درشت اندام و مو بور جستجو کرد چه فیلسوف و عالم یونانی بزرگ معاصرش یعنی فیثاغورث که با وی ملاقات نموده به صراحت به وسعت نظر و دانایی وی صّحه گذاشته است و دیوخری کوستوم از مورخین کهن آسیای صغیر در مورد شخصیت وی به طور خلاصه می گوید: "زرتشت عاشق دانش و عدالت بود" حال با این تفصیل ببینیم که زرتشت در اساطیر کهن اسلامی، خصوصاً در اساطیر صوفیان اسلامی چگونه نمودار گشته است: نگارنده که در سالهای اخیر به تدریج تأثیرات عمیق مستقیم و غیر مستقیم زرتشت را بر اسلام دریافته تا کنون نزد صوفیان اسلامی به هفت صورت مختلف نامهای وی که هر کدام متعلق به افراد جداگانه ای پنداشته شده اند، برخورد نموده است و این در حالی است که در این فهرست نامهای قرانی زرتشت را که مأخوذ از تورات می باشند یعنی ایوب، صالح (سلا، شالح)، هامان (وزیر فرعون [کمبوجیه فاتح مصر]) زکریا، یحیی و همچنین نامهای ملاکی، یوبال و یافث را که القاب خاص توراتی بر دیه زرتشت بوده اند به حساب نیاوریم: این هفت هیئت اسلامی و صوفی نامها و القاب زرتشت از این قرار می باشند: ۱- هُدُء دربار سلیمان (کورش): می دانیم در قرآن هود (سرود خوان) نامی بر سپیتمه جم و پسرش زرتشت می باشد بنا بر این صورت اصلی هود هود یعنی هود فرزند هود بوده باشد. در قرآن آمده قوم عاد (مردم انجمنی یعنی همان مغان) توسط توفان از پای در آمدند که اشاره به همان موضوع توفان کولاک برف عهد جمشید در اوستا است و این هم به نوبه خود بیانگر سرزمین خاستگاهی سردسیری خانواده جمشید در اطراف مصب رود ولگا است چه طبق اخبار خرم دینان و زرتشتیان خاستگاه سپیتمه جمشید قبیله مادر سالار سرتمهای آنتایی (بوسنیها) بوده است که تا پیش اوایل قرن سوم پیش از میلاد در اطراف مصب رود ولگا سکونت داشته اند. خود قوم سپیتاک زرتشت (صالح قرآن) پسر سپیتمه جم (هود) در قرآن





مرد (به عبری یعنی معدوم) آمده و گفته شده که آنها توسط صیحه بلند آسمانی (مگافونی) از پای در آمدند که در اصل باید مگا فونی یونانیها مراد باشد که به معنی کشتار مغان است. طبق اخبار هرودوت و کتسیاس و مندرجات تورات مغ کشی در جریان قیام داریوش بر علیه گئوماته زرتشت (هامان) صورت گرفته است. اصطلاح صیحه آسمانی را قرآن را می توان گواه بر آن دانست که نام هود به عربی سرود بلند خواننده درک می شده است نه از ریشه هدایت، چنانکه برخی ها تصور نموده اند. نام قرآنی و انجیلی و توراتی زکریا (سرود دان با حافظه) که هم نامی بر سپیتمه جم و هم نامی بر پسر او سپیتاک زرتشت می باشد گواه درستی این نظر است. جالب است که زکریا در مقام پدر زرتشت در اساطیر توراتی و قرآنی فرزند برخیا (مرد دوردست یا قربانی شده) ذکر گردیده است که این یکی خود به جای ویونگهونت اوستا (یعنی درخشان دور دست) و دوراسرو کتب پهلوی (یعنی صرب دوردست، بوسنیایی) می باشد. بدین ترتیب از هدهد یعنی هود پسر هود که در اساطیر صوفیان به شکل پرنده هدهد (طیقوربایزید تذکره اولیای عطار) وزیر دربار سلیمان (کوروش) اراده شده همان گئوماته زرتشت (بردیه پسر خواننده کوروش) مراد می باشد. نام هدهد در قرآن ذکر نشده و به جای آن از صالح و ایوب و هامان و زکریا و یحیی یاد گردیده است که اسامی بر زرتشت بوده اند. می دانیم که قرآن از شتر مقدس صالح صحبت می دارد که توسط قومش ثمود پی می گردد و باعث برانگیخته شدن خشم خدا بر قوم ثمود میشود. این بی تردید اشاره به خود نام زرتوشترا (زرتشت) می باشد که در زمان ما نیز ایران شناسان آن را دارنده شتر زرین معنی می نمایند؛ اما در اصل چنانکه از القاب معروف دیگر وی یعنی زریادر (دارنده تن زرین) و زریر (زئیری وئیری یعنی زرین مو) بر می آید آن در اصل به معانی دارنده تن زرین و شهریار زرین بوده است. ۲- آصف بن برخیا (یعنی فرد برگزیده پسر مرد قربانی شده یا دور دست) که وزیر سلیمان و معاصر گشتاسب و از اوصیاء پیغمبران و مشعلداران هدایت به شمار رفته باز منظور زرتشت است. مراد از برخیا یعنی فرد قربانی شده باید همان سپیتمه جمشید (زکریای پدر) باشد که کوروش (سپیتوره) وی را به قتل رسانده بود که تا این داماد و ولیعهد وارث تاج و تخت آستیگ را از سر راه خویش بر داشته باشد. معهذاً کوروش در این راه بنا به مصالح سیاسی اقدام تاریخی بی سابقه ای نموده زن سپیتمه یعنی آمی تیدا دختر آستیگ را به دربار آورده و پسران وی سپیتاک زرتشت (بردیه) و مگابرن (ویشتاسب کیانی، ثری میثونت اوستا) را به برادر خواندگی و پسر خواندگی خویش قبول نموده و حکومت نواحی در بیکان (دریها) در سمت بلخ و گرگان را به ایشان واگذار نموده بود. ظاهراً ازدواج دخترش آتوسا (توپل) با سپیتاک زرتشت (بردیه) قبل از این وقایع صورت گرفته بوده است. و از این جاست که بردیه (تنومند) یا همان گئوماته زرتشت به عنوان پسر واقعی کوروش به شمار آمده است. ۳- بلعم (مرد درشت اندام) این باعورا (زرین): چنانکه از معانی نامهای وی و پدرش بر می آید در





...ی جا نیز همان بردیه زرتشت (تنومند زرین اندام) و پدرش سپیتمه جم (موبد بزرگ سفید و روشن) اراده شده اند. می دانیم

که در اوستا پدر زرتشت تحت نام جمشید (موبد درخشان) و هوم زیبا دارنده چشمان درخشان معرفی شده است و خود زرتشت در اسامی و اقباب مهمش یعنی بردیه، تنائوکسار، زابراتاس، لقمان و نام توراتی یافت به معنی فرد تنومند می باشد. در روایات اسلامی اسطوره جالبی راجع به وی بیان شده که به سبب مضمون مطالب تاریخی آن، آن را در اینجا ذکر می کنیم :

" بلعم بن باعورا مردی زاهد و پارسا بود که مدت دویست سال خدای را عبادت می کرد و در عهد حضرت موسی زیست. در اثر عبادت کارش به جایی رسید که چون سر بلند می کرد از صفای باطن تا عرش و کرسی را می دید و دعای این مرد مستجاب بود. مردم که از ظهور موسی آگاه شدند. بیمی در دل فراغنه افتاد. پادشاه اردن ارجنابا با امیران خود نزد بلعم بن باعورا آمد گفتند دعا کن خدا شر موسی را از سر ما بر طرف سازد. بلعم گفت وجود پیغمبران لطف است و قدم آن ها مبارک و من هرگز چنین دعایی نکنم از بلعم مایوس شدند و فکری نمودند مقداری پول و جواهر نزد او بردند و گفتند از شوهر او به خواهد که دعا کند موسی مزاحم کار این پادشاه در این سرزمین نگردد. زن قبول کرد نزد شوهر سعی کرد که دعا کند بلعم گفت ای زن در حق پیغمبران دعا نتوان کرد. ناپسند است. زن آستین او بگرفت و سخت تأکید و اصرار کرد که دعا کند موسی مزاحم این پادشاه نشود. بلعم که به زن زیبای خود علاقه داشت و از او فرزندی داشت ناچار قبول کرد به صومعه رفت آن جا رسید شیری دید که قصد وی کرد. بر گشت به زن خود گفت ترک این کار کن، تا دعا نکنم. زن گفت ممکن نیست زیرا قوم موسی ما را هلاک کنند. بلعم گفت هر که به خدا ایمان آورد هلاک نمیشود. زن اصرار و او انکار کرد تا کار به جایی رسید که گفت یا مرا طلاق بده یا دعا کن بلعم در ماند. برخاست باز رو به صومعه نهاد و آن جا ماری دید که روی به وی آورد باز گردید به زن جریان را گفت. تا بار سوم از فشار زن سر به سجده نهاد. گفت ای خدای عالم، موسی و قوم او را آن جا بدار و شر ایشان را از ما بدار دعای او اجابت شد. موسی و قومش تا چهل روز در تیه بماندند و زندانی شدند. قوم موسی هرچه راه می رفتند شب می دیدند سر جای اول هستند به حضرت موسی شکایت کردند. فرمود مناجات می کنم." در این جا موسی (به معنی ایزد عهدو پیمان یا خورشید گردنده) باید کمبوجیه فاتح مصر اراده شده باشد که به سوی حبشه لشکر کشیده و سربازانش در آن دیار سرگردان شده اند و هم زمان این واقعه است که گئوماته زرتشت (بردیه)، نائب السلطنه کمبوجیه در ایران و برادر خوانده اش بر اساس شایعات مرگ کمبوجیه در سوی مصر و حبشه حکومت خویش را بر امپراطوری هخامنشی را رسمی اعلام می دارد و آن را با برنامه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و قرهنگی بی نظیر خویش همراه می سازد و همین اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی عمیق وی بوده که او را در قلب مردم آن عصر و اعصار





---ی جای داده است. در این اسطوره به خیانت زن وی فایدمه نیز که منجر به قتل او توسط داریوش و شش تن پارسی همدست وی شده، اشاره شده است. احتمال هم وجود دارد منظور از زن محبوب وی آتوسا دختر کورش باشد که شایع بوده از کمبوجیه سخت رنجیده بود. در این رابطه نام مصر هم مطرح است که در باب آن گفتنی است: مسلم به نظر می رسد آن از نام میثره یعنی ایزد قبیله ای فرمانروایان هیکسوس (حاکمان بیگانه) با پادشاهان شبان که از اوایل قرن هیجدهم تا اواسط قرن شانزدهم مصر را تصرف کرده بودند بر گرفته شده باشد؛ چه میتانیانی که در رأس این اتحادیه که ترکیبی از اقوام میتانی، هوری، آموری و ماری بوده، قرار داشته اند، از آریائیان میترا پرست بوده اند و خود نام قوم ایشان از کلمه اوستایی و سانسکریتی میثه (موسی، ریشه نام میثره) اخذ شده است که به معنی قوم ایزد گردنده عهد و پیمان (خورشید) بوده است. محبوبیت این خدای آریائیان میتانی در مصر به گونه ای بوده که خود مصریها نیز بعد از ورود هیکسوسها به مصر به پرستش این خدا پرداخته و نامهای خویش را بدان مسما ساخته اند، از جمله هموسه (برادر موسه) که هیکسوسهای تحت رهبری کاموسه (روح موسه، موسی تاریخی تورات) را به سوی فلسطین پس رانده است. این همان واقعه ای است که دذر تورات به خروج یهودیان (در اصل هیکسوسها) از مصر تعبیر شده است. داریوش نام مصر مودرایا آورده که می توان آن را به پارسی سرزمین دریای روان (رود نیل) معنی نمود. ۴- بهلول عاقل دیوانه نما که در اساطیر شیعیان با هارون الرشید و جعفر صادق مربوط گردیده، در اصل یک نام زرتشت/ بودا/ مهاویرا در نزد فرقه جین هندوها بوده است. که در اصل این نام به صورت بهوبالی یعنی در کنار زندگی کننده بوده است. به نظر می رسد این نام در واقع اشاره به سرزمین دور دست مکان فرمانروایی وی در بلخ بوده که نسبت به سرزمین زادگاهش ماد کوچک (آذربایجان) و همچنین ماد بزرگ و پارس دور افتاده بوده است. جالب است که فرقه جین تحت نام مهاویرا آن آموزش گئوماته زرتشت را که معابد را محل مردم فریبی می دانسته و وجود آنها را نمی پسندیده، فراموش نکرده اند و از خود هیچگونه معبدی ندارند. نام هارون الرشید در اسطوره اسلامی بهلول جایگزین نام پدر بهوبالی یعنی ریشابها (موبد درخشان) نخستین تیرتنکره یعنی نخستین معلم وقانونگذار به شمار رفته است. و این همان است که نزد ایرانیان بیشتر تحت نام جمشید یعنی موبد درخشان آمده و از شمار پادشاهان پیشدادی یعنی نخستین قانونگذاران به شمار آمده است. از اینجا معلوم میشود در واقع نخستین پادشاه پیشدادی همان سپیتمه جمشید بوده است و هوشنگ (هوشیار) دومین پادشاه پیشدادی است و از وی خود همان گئوماته زرتشت مراد بوده است. و از سومین آنان یعنی تهمورث یا تخمورپه اوستا (پهلوان ببر و پلنگ مانند) همان تیگران (به معنی پلنگ درنده یا تیر انداز) یا همان آرش کمانگیر (در واقع یعنی تیر انداز سرزمین عقاب [ارمنستان]) بوده که در اوستا و کتب پهلوی همچنین با نام خورشید چهر





---رفی شده، پسر کوچک زرتشت بوده و در ارمنستان حکومت کرده و با سپاهیان داریوش نبرد نموده است. گفتنی است سه شعار معروف زرتشتی / بودایی پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک در نزد جینا (مرد پیروز، منظور مهاویرا) چنین ذکر شده است. " وصول به نیروانا بسته به سه چیز است: ایمان درست، معرفت درست و رفتار درست ". ۵- لقمان که به لغت افغانی و ایرانی به معنی دانای درشت اندام است. این نام بی شک لقبی بر خود زابراتاس (درشت اندام) یا همان گئوماته زرتشت بوده است. می دانیم که زرتشت از سویی لقب دانا را در عناوین هوشنگ (هوشیار) و هامان (دانای نیکوکار) به همراه داشته و از جانب دیگر لقب درشت اندام را در القابش بردیه، زابراتاس، تنائوکسار که جملگی به معنی بزرگ تن می باشند. گفتنی است زرتشت جینها یعنی مهاویرا معنی دوپهلوی دانای بزرگ و پهلوان بزرگ را یکجا با هم دارد. محققان هندوایرانی که منشأ و خاستگاه بودا و مهاویرا و زرتشت و زابراتاس (لقمان) را پیدا نکرده اند این سوال را پیش کشیده اند که آیا ملاقاتی بین این چهار نفر که در واقع فرد واحدی بوده اند صورت گرفته است یا نه. سرانجام می رسیم به دونام مهم زرتشت که صوفیان اسلامی آنان را به خود تخصیص داده اند یعنی ابراهیم ادهم و بایزید بسطامی: ۶- ابراهیم ادهم (یعنی ابراهیم بور) که به طور خلاصه باید گفت داستان زندگی اش کاملاً نشانگر زندگی همان شاهزاده بودا (زرتشت شرق فلات ایران) است. علاوه بر اینکه زادگاه وی یعنی بلخ نیز همان شهر محل حکمرانی طولانی زرتشت می باشد. در این رابطه نام بایزید را در معنی همراه یَزَت (ایزد) می توان با لقب خلیل ابراهیم (زرتشت) که به معنی دوست صمیمی خداست، برابر نهاد. ۷- بایزید بسطامی ملقب به سلطان العارفين نیز که صوفیان آن را مرشد بزرگ خویش دانسته اند و خود را سالک راه به شمار آورده اند در اصل خود همان زرتشت است؛ گرچه شیعیان ایرانی وی را نیز نظیر بهلول شاگرد جعفر صادق معرفی نموده اند. نگارنده وقتی به راز این نام پی برد که در شمار بیست امشاسپند مذکور در کتاب پهلوی بندهش چشمش به نام رُدُ بَرزید (یعنی سرور بلند قامت) برخورد نمود. با اندکی تجسس برایم مسلم گردید که نام بایزید یا بیازید و بیازیت ترکان از تحریف جزء دوم این نام یعنی بَرزید برخاسته است؛ چنانکه اشاره کردیم بردیه زرتشت معروف به تنومندی و بلندی سه مرد توصیف می شده و از این جهت هم هست که هرودوت نام وی را سمردیس آورده است. لقب بسطام وی نیز در رابطه با القاب زرتشت است چه آن علی القاعده ریشه در کلمه اوستایی ویستمه یعنی دارای نیروی گسترده دارد که مطابق معنی لفظی یک از القاب توراتی وی یعنی یافت و همچنین نام جینی وی یعنی مهاویرا است. خود نام دو قصبه ای را که در ایران به نام بسطام (ویست خم) نامیده شده اند می توان به معنی جایگاه دارای آتشکده گسترده معنی نمود. به نظر می رسد نام قم (کمدان) نیز از این ریشه بوده و به معنی جایگاه دارای آتشکده باشد. گرچه برای بایزید بسطامی مفروضی در بسطام قبری پیدا کرده اند و سلطان محمد





--بنده هم برای آن در جوارش گنبدی برآورده است ولی این قبر را باید از نوع مزار خلیفه/ امام علی (در واقع آوو در اینجا یعنی آتشکده و نابک) در مزار شریف شمرد. از گفته های مهمی که به بایزید منسوب است این دو معروف است: "چنان نمای که هستی نه چنان باش که می نمایی". "خوشا شهری که بدش بایزید باشد." معروف است در نخستین ملاقات مولانا و شمس تبریزی سوالی که شمس مطرح کرد این بود که بایزید بزرگتر است یا محمد؟ مولانا می گوید محمد شمس الدین می پرسد پس چرا محمد می گوید: "ما عرفناک حق معرفتک" و با یزید گفت: "سبحانی ما اعظم شأنی؟" مولوی بلخی در مثنوی معنوی اسطوره ای را در همین باب از بایزید بسطامی به نظم کشیده است که نشان می دهد وی در عهد سلاجقه دارای مقام اساطیری ماوراء الطبیعی به شمار می رفته است:

قصه سبحان ما اعظم شأنی گفتن ابویزید قدس الله سره و اعتراض مریدان و جواب این مر ایشان را نه به طریق گفت زبان بلکه از راه عیان:

با مریدان آن فقیر محتشم بایزید آمد که نک یزدان منم گفت مستانه عیان آن ذو فنون لا اله الا انا ها فاعبدون چون گذشت آن حال گفتندش صباح تو چنین گفتی و این نبود صلاح گفت این بار ارکنم من مشغله کاردها بر من زنید آن دم هله حق منز از تن و من با تنم چون چنین گویم ببااید کشتنم چون وصیت کرد آن آزاد مرد هر مریدی کاردی آماده کرد مست گشت او باز آن سغراق زفت آن وصیتهاش از خاطر برفت نقل آمد عقل او آواره شد صبح آمد شمع او بیچاره شد عقل چون شحنه است چون سلطان رسید شحنه بیچاره در کنجی خزید عقل سایه حق بود حق آفتاب سایه را با آفتاب او چه تاب چون پری غالب شود بر آدمی گم شوداز مرد وصف مردمی هرچ گوید آن پری گفته بود زین سری زآن آن سری گفته بود چون پری این را قانون بود کردگار آن پری خود چون بود اوی او رفته پری خود او شده ترک بی الهام تازی گو شده چون به خود آید نداند یک لغت چون پری را هست این ذات و صفت پس خداوند پری و آدمی از پری کی باشدش آخر کمی شیر گیر ار خون نره شیر خورد تو بگویی او نکرد آن باده کرد ور سخن پردازد از زر کهن تو بگویی باده گفتست آن سخن باده را میبود این شر و شور نور حق را نیست آن فرهنگ و زور که ترا از تو به کل خالی کند تو شوی پست او سخن عالی کند گرچه قرآن از لب پیغمبر است هرک گوید حق نگفت او کافر است چون همای بی خودی پرواز کرد آن سخن را بایزید آغاز کرد عقل را سیل تحیر در ربود زآن قوی تر گفت کاؤل گفته بود نیست اندر جبه ام الا خدا چند جویی بر زمین و بر سما آن مریدان جمله دیوانه شدند کاردها بر جسم پاکش می زدند هر یکی چون ملحدان کرده کوه کارد می زد پیر خود را بی ستوه هرک اندر شیخ تیغی می خلید بازگونه از تن خود می درید یک اثر نه برتن آن ذوفنون و آن مریدان خسته و غرقاب خون هرک او سوی





–ریش زخم برد حلق خود ببریده دید آن زار مرد و آنک او را زخم اندر سینه زد سینه اش بشکافت و شد مردهٔ ابد و آنکه آگه بود از آن صاحب قران دل ندادش که زند زخم گران نیم دانش دست او را بسته کرد جان ببرد الا که خود را خسته کرد روز گشت و آن مریدان کاسته نوحها از خانه شان برخاسته پیش او آمد هزاران مرد و زن کای دو عالم درج در یک پیرهن این تن تو گر تن آدم بودی چون تن مردم ز خنجر گم شدی با خودی با بی خودی دو چار زد با خود اندر دیدهٔ خود خوار زد ای زده بر بیخودان تو ذوالفقار برتن خود می زنی آن هوش دار زآنک بی خود فانیست و ایمنست تا ابد در ایمنی او ساکن است.

زرتشت

دکتر محمد جواد مشکور و یک عده ایرانشناسان به درستی عزاداری ماه محرم ایرانیان را ریشه در همان تراژدی معروف قتل گئوماته بردیه (ایرج / زرتشت) می دانند بدون اینکه متوجه ابعاد وسیع معروفیت زرتشت و تراژدی قتل وی که اخبار آن در عهد باستان از هندوچین تا درون اسکاندیناوی رسیده بود، شده باشند. قتل گئوماته زرتشت همان واقعه ای است که نزد دشمنان آیین زرتشت، چنانچه در تواریخ یونانی و تورات آمده معروف به جشن / تراژدی مگوفونی (مغ کشی) پارسیان و عید پوریم یهود (به معنی جشن قرعه کشی بر سر کشتن مغان یا قرعه کشی بر سر جانشینی گئوماته) گردیده است. ظاهراً ایرانیان زرتشتی دولتی زمان ساسانیان مراسم عزاداری نداشته اند ولی چنانچه از خود کتابهای پهلوی زرتشتیان بر می آید در خارج از سنن مغان دربار ساسانیان بسیاری از ساکنین امپراتوری ساسانی منجمله مردم هرات مراسم عزاداری به گزافی را برای مردگان خویش به جای می آورده اند. در باب معروفیت و جایگاه تراژدی گئوماته بردیه – که در روایات ملی بیشتر با نامهای ایرج و زرتشت معروف گردیده است – باید گفت ایرانشناسان این پیشینهٔ عزاداری ماه محرم را به درستی کشف نموده اند بدون اینکه دریافته باشند که گئوماته بردیه همان زرتشت و این خود همان ایرج ایرانیان و آرای آریایان آرامنه است: در تاریخ اساطیری ایران، ایرج (منسوب به آرا = نجیب) به جای همان گئوماته بردیه است. ولی خود آرای آرامنه به جای سه فرد تاریخی می باشد که در رابطه با هم بوده اند: آرا که به جای کورش است، آرا که به جای سپیتمه جمشید ولیعهد و داماد آستیگ می باشد که توسط کورش به قتل رسیده است و سر انجام آرای آریایان که پسر سپیتمه جمشید و پسر خوانده و داماد کورش است کسی به جز زرتشت سپیتمان (ایرج) نمی باشد که در عهد پدر و پدر بزرگش یعنی اسپنداس (سپیتمه جمشید) و آستیگ فرمانروای اران، ارمنستان و آذربایجان بوده و در عهد فرمانروایی پدر خوانده و پدر زنش یعنی کورش (فریدون) به حکومت دربیگان سمت بلخ بر گماشته شده و آیین معروف وی تحت نام بودائیگری از آنجا در هند رواج یافته است و از همین جاست ویهاره (دیر) که زادگاه گوتمه بودا (سرود دان منور) به شمار رفته، در اصل همان معبدی بوده است که در ایران





معبد نوبهار بلخ معروف گردیده است. می دانیم نخستین فرمانروایی که آیین فلسفی گئوماته زرتشت (زرین تن دانای سرود های) را به صورت آیین دینی در آورد نه از فرمانروایان ایرانی بلکه آشوکای آریائیان هندی است که نامش به لغت اوستایی به معنی شاه درستکار و عادل و به هندی به معنی بی غم است. سنگ نوشته های وی در باب تعالیم بودا در هندوستان و افغانستان برجای مانده است. گرچه برای گوتمه بودا یا همان گئوماته زرتشت در منابع بودایی تراژدی مرگی ذکر نمیشود ولی در رزنامه معروف مهابهاراته و آیین جینان هندوان غمنامه مرگ وی تحت نامهای مختلف ذکر شده است. اما در منابع ارمنی تراژدی آرا را نه به آرای آریان (ایرج، زرتشت) بلکه به آرا، در مقام پدرخوانده وی یعنی کورش (فریدون) منسوب داشته اند ولی در اساطیر ملی ایرانی تراژدی به وضوح به پسر او (در واقع پسر خوانده و داماد وی آرای آریان یعنی ایرج / زرتشت) تعلق یافته است گرچه مواردی هم در اسطوره ایرانی ایرج (آرا) وجود دارد که اشاره به مقتول شدن آرای پدرخوانده یعنی خود کورش (فریدون = جهانگیر) به دست تورانیان ماساگتی (آلانهای سکایی / سرمتی) است. به نظر می رسد اشتراک داشتن آنان در لقب آرا (نجیب) و لقب عبری ابراهیم (پدر امتهای بسیار = جهانگیر) سبب این اغتشاش و به هم آمیختگی اساطیر آنان شده است. فردوسی سوگنامه ایرج (بردیه / کورش) به هنگام رسیدن پیک تابوت وی را چنین به نظم کشیده است: خروشی بیامد از آن سوگوار یکی زر تابوتش اندر کنار به تابوت زر اندرون پرنیان نهاده سر ایرج اندر میان ابا ناله و آه و با روی زرد به پیش فریدون شد آن نیک مرد ز تابوت زر تخته برداشتند که گفتار او خیره پنداشتند ز تابوت چون پرنیان برکشید بریده سر ایرج آمد پدید بیفتاد از اسب آفریدون به خاک سپه سر به سر جامه کردند چاک سیه شد رخان دیدگان شد سپید که دیدن دگرگونه بودش امید چو خسرو برآنگونه آمد ز راه چنین بازگشت از پذیره سپاه دریده درفش و نگونسار کوس رخ نامداران به رنگ آنوس تیره سیه کرده و روی پیل پراکنده بر تازی اسپانش نیل پیاده سپهبد پیاده سپاه پر از خاک سر برگرفتند راه خروشیدن پهلوانان به درد کنان گوشت تن را بران رادمرد... سپه داغ دل شاه با های و هوی سوی باغ ایرج نهادند روی به روزی کجا جشن شاهان بدی وزان پیشتر بزمگاهان بودی فریدون سر شاه پور جوان بیامد ببر بر گرفته نوان بر تخت شاهنشهی بنگرید سر شاه را نذر تاج دید همان حوض شاهان و سرو سهی درخت گلفشان و بید و بهی تهی دید از آزادگان جشنگاه به کیوان بر آورده گرد سیاه همی سوخت باغ و همی خست روی همی ریخت اشک و همی کند موی میان رابزنار خونین بیست فکند آتش اندر سرای نشست گلستانش بر کند و سروان بسوخت به یکبارگی چشم شادی بدوخت نهاده سر ایرج اندر کنار سر خویشتن کرد زی کردگار همی گفت کای داور دادگر بدین بی گنه کشته اندر نگر به خنجر سرش کنده در پیش من تنش خورده شیران آن انجمن... در این قسمت شاهنامه جای پدر و پسر به سبب القاب





...ترک آنان یعنی نجیب (ایرج) و جهانگیر (فریدون) برعکس ذکر شده است چه بنا به گفته کتسیاس این بردیه زرتشت /
 آمورگس (یعنی فرد بی مرگ) فروانروای دربیکان (دریهای سمت بلخ) بوده است که در حادثه مرگ پدر خوانده و پدر زنش
 کورش (فریدون، ایرج پدر) حضور داشته و با سپاهیان فیل سوارش به وی یاری می نموده است. کتسیاس نام قاتل کورش را
 امرایوس (جنگجوی نیک) آورده که در حقیقت نام خدای خورشید ماساگتها (آلانها) یعنی خویتوسوروس (خورشید جنگاور)
 بوده است. کتسیاس می گوید که وی و دو پسرش - که لابد منظور دو قوم سلم (سرمتها) و تور (سکاها) می باشند - توسط
 آمورگس (سپنداته، زرتشت) از پای در آمدند. در شاهنامه انتقام گیرنده ایرج، تحت نام منوچهر (از نژاد دانا) معرفی شده است
 که یادآور تیگران / خورشیدچهر پسر کوچک گئوماته زرتشت است که دقیقاً معلوم نیست سر نوشت نبرد وی در ارمنستان با
 داریوش قاتل پدرش گئوماته زرتشت به کجا کشید، معهدا اساطیر ایرانی در این رابطه صحبت از تیر آرش کمانگیر (در واقع
 تیگران پادشاه ارمنستان) و قرارداد صلح وی می کنند که درست به نظر می رسد چه در این اثنا داریوش با خواهر وی
 پارمیس (پورچیستای اوستا دختر کوچک زرتشت، تیگرانوهی ارامنه) ازدواج نموده است. دکتر محمد جواد مشکور اصلاحات
 اقتصادی و فرهنگی و تراژدی کشته شدن گئوماتای مغ (بریه، ایرج، زرتشت) را با چنین عباراتی بیان نموده است: " هرودوت
 مورخ یونانی می نویسد که گئوماته در پی بهبود وضع عامه مردم بوده است. ولی داریوش در سنگ نبشته خود در بیستون از
 روی غرض و دشمنی که با وی داشت، وی را به باد دشنام گرفته و منکر همه اصلاحات او شده است. داریوش در آن کتیبه
 می نویسد که وی چراگاهها و گله ها و برده ها و خانه هایی را که گئوماته از مردم و لشکریان گرفته بود به ایشان پس
 داد. باید دانست که گئوماته این زمینها و گله ها و خانه ها را برای خود نگرفته بود؛ آنها را از توانگران ستانده بود تا بین فقرا و
 مستمندان تقسیم کند. آزاد کردن بردگان به دست گئوماته نشان می دهد که اصلاحات او جنبه های عمیق اجتماعی داشته
 است. وی اراضی و خانه ها و گله های زاید را از اشراف و بزرگان بگرفت و میان مردم بی زمین و خانه و بی رمة تقسیم
 کرد. گئوماته می خواست با ضعیف کردن زمینداران بزرگ، طبقه کشاورزان واقعی را تقویت کند، و پس از این اصلاحات در
 میان عامه مردم محبوبیت یافته و پیروان بسیاری پیدا کرد. بنابراین گئوماته با این اصلاحات پیشرو مزدک بامدادان بود.
 یعنی بالغ بر هزار سال (یک دوره سوشیانتی) پیش از این واقعه (رستاخیز مزدک) قیام کرد و بر آن شد که اموال مالکان
 بزرگ و اشراف را بگیرد و بین عامه مردم تقسیم کند. گئوماته و مزدک هر دو از روحانیان دین به شمار می رفتند، و بر نامه
 اصلاحات انقلابی ایشان بدون شک به عقاید مذهبی شان بستگی داشت. داریوش (دقیانوس قرآن) در بیست و نهم سپتامبر
 (سپتامبر سیاه ایرانیان) در سال ۵۲۲ قبل از میلاد به یاری چند تن (۶ نفر) از بزرگان پارس با حيله موفق شد که به زندگی و





...لاحات گئوماته خاتمه دهد. کشتار مهیبی پس از کشته شدن گئوماته از مغان زرتشتی روی داد و این کشتار را هرودوت به یونانی مگوفونی خوانده، که معادل پارسی آن مگوزتی یعنی کشتار مغان می باشد. هرودوت می نویسد: پس از کشته شدن گئوماتای مغ همه مردم آسیا به جز پارسیان از مرگ او متأثر بودند و برای او گریه می کردند. به قول بعضی خاورشناسان، گریه ایرانیان بر شهادت حسین بن علی (ع) سابقه تاریخی داشته و منشأ آن مظلومیت گئوماتای [مردمگرا] و دلسوختگی ایرانیان [و غیر ایرانیان] بر او بوده است. " عبارت اخیر وقتی معنی و مفهوم واقعی پیدا می کند که در می یابیم معنی نام ایرج پسر (آرای آریان، یا آرای خرد یعنی نجیب کوچک که موسی خورنی مورخ ارمنی عهد قباد وی را بدین صفت می نامد) با نام امام حسین (پیشوای نیک و زیبای خرد) مترادف می گردد. در میان القاب سپیتاک زرتشت (گئوماته بردیه) کلمه زریر به صورت سریر به معنی زیباست و این یکی خود به صورت صفتی در مورد پدر وی یعنی سپیتمه جمشید که در اصل از دوراسروها یعنی اسلاف بوسنیها بوده به کار رفته است. این استدلال را سند مطابقت اسبان خاکستری / کبود / آسمانی رنگ اسطوره ای آنان تکمیل می کند: نه تنها عنوان صاحب اسب آسمانی رنگ امام حسین حتی اسب کبود / آسمانی ابوالفضل (پدر دانش = هوشنگ) نیز - که نزد ما آذریها به گوو آتلی ابوالفضل معروف است - از اساطیر ارانی (آذری) به شیعیان رسیده است. در کتاب پهلوی شهرستانهای ایران بانی شهرستان آتورپاتکان (آلوانی، اران) در سمت ایالت آتورپاتکان (آذربایجان ایران) اران گشنسب یعنی در اصل به معنی نجیب دارای اسب خاکستری / آسمانی به شمار رفته که مورخین قدیم ارامنه یعنی موسی خورنی و یغیشه نیز وی را تحت نام اران خردمند بانی شهرستان اران در شمال رود ارس می شناسند. علاوه براین در کتاب اساطیری خود ارانیها (آذریها) یعنی ده ده قورقود (پدر آتش مقدس، آذر هوشنگ ایرانیان، منظور زریادر زرتشت) - که خود سرود دان و تنبور زن دانا به شمار آمده - نام آذری دیگر زرتشت ، بامسی بییرک (دارای تن درخشان و با شکوه) ذکر شده و وی تحت این نام دارای اسب معروفی به رنگ خاکستری / کبود / آسمانی به شمار آمده است. می دانیم که در نزد ترکان اران یعنی اوتیان (آذریها) توتم های گرگ (=ترک) و اسب کبود و آسمانی (گوشین اسب) مقدس بوده است و از این جاست که اسب امام حسین تحت نام ذوالجناح (صاحب دو بال) خاکستری / کبود / آسمانی رنگ به شمار رفته است. بنابراین ایرانیان، زرتشت واقعی و مردمگرای خود به عبارت دیگر آرمانه‌های والای خود را در اسلام شیعی جسته اند، اسلامی که اگر خمس و زکاتش علمی مسترد شود و عادلانه بین مستمندان جامعه تقسیم شود مکتبش سر از رادیکالتترین جوامع سوسیال دموکراسی در می آورد و این همان عقیده ای بوده که زرتشت تاریخی گئوماته / سپیتاک / بردیه در راه آن جان باخته است. خود امام علی پدر جنگاور امام حسین نیز جایگزین اترادات پیشوای مردان تاریخ ایران باستان گردیده است که





...سلاح صوفیانه علی یا شاه مردان گواه آن است: آتردات پیشوای مردان - که در واقع هم اصل همان گرشاسب قهرمان اوستا و هم اصل رستم قهرمان شاهنامه است - در مازندران دیوان مازنی (آشوریانی که در تعقیب خشتریته = کیکاوس) بوده اند در پای حصار شهر آمل پایمال نموده و ایران مادها را برای نخستین بار در تاریخ مستقل نموده است. گفتنی است در کتاب اساطیری - حماسی دیگر آذریها یعنی کوراوغلو یعنی پسر کورو (کوروش) - که بابک خرمدین خود را بدان تخلص می نمود - نام علی (در واقع آلو) به جای همین آتردات به معنی لفظی مخلوق آتش (یعنی عنصر مقدس ایرانیان) در مقام قهرمان ایران باستان است. کنسیاس به پیروی از روایات ایرانیان باستان کورش (کورو) را پسر همین آتردات پیشوای مردان شمرده و استرابون خود کورش را دارای نام آگردات (مخلوق آتش) به شمار آورده است. درک مطلب ساده است خواسته اند کورش (آرای پدر) را به جای کمبوجیه دوم بی اسم و رسم به آتردات (گرشاسب / رستم) قهرمان جاودانه و بی بدیل ایرانیان منتسب نمایند. معهدا کورش دوم، نیای کورش سوم در تاریخ اساطیری ایران تحت نام توس معروف بوده و همان سپهسالار کیخسرو (کیاخسارو، هورخشتره) می باشد که گزنفون در واقع کورشنامه معروف خود را بیشتر در باب قهرمانیهای او نوشته وی همان کاراجیک چوپان (چوپان جنگجوی) اساطیر ده ده قورقود و داود پدر سلیمان (کوروش) تورات است. می دانیم خود کلمه پارسی کوروش (کوروش) لفظاً به معنی قوچ جنگی است. در اسطوره آذری کوراوغلوی آذریها از این عنوان کورو (کوروش) به گرات یاد میشود

زروان و زرتشت

اسطوره‌های کهن ایران

فرهاد حسین‌زاده

گرچه برخی محققان معتقدند که کیش زروانی سنتی است متعلق به پیش از زردشت، اما این نظریه نیز رواج دارد که کیش زروانی در دوره هخامنشی بر اثر نفوذ عقاید بابلی پیدا شده است. احتمالاً در دوره اشکانی مقبولیت عام داشته اما در دوره ساسانی اهمیت بیشتری یافته است. حتی در این دوره نیز کیش زروانی بیشتر نهضتی متفکرانه در داخل دین زرتشتی بوده است تا فرقه‌های متمایز.

بازسازی اساطیر زروانی بسیار دشوار است زیرا هیچ متن زروانی خالصی بر جای نیست. نام این فرقه مشتق از زروان «زمان» است که به نظر زروانیان وجود غایی است. به عقیده آنان زروان منشاء غایی هم خیر و هم شر و پدر دو برادر یعنی اورمزد و اهریمن است. به اعتقاد زروانیان «زروان یا وجود مطلق» دو قطب متضاد خیر و شر را در خود دارد.





...طوره زروان: پیش از این که زمین یا آسمان وجود داشته باشد، زروان که وجود بزرگ و غایی است به تنهایی وجود داشت. او که در آرزوی پسری بود، هزار سال قربانی کرد. تقدیم قربانی به این مفهوم نیست که او برای وجود دیگری نیایش میکرد، زیرا به اعتقاد ایرانیان، تقدیم قربانی، خود اعتبار و نیرو دارد. پس از هزار سال زروان در برآورده شدن آرزوی خود شک کرد. در لحظه تردید او، نطفه جفتی توامان در او بسته شد زیرا زروان به عنوان وجودی بیطرف وجودی دوجنسی است. یکی از این دو جفت توامان اورمزد بود که نتیجه برآورده شدن آرزوی او بود و دیگری اهریمن که تجسم شک او بود. زروان قول داد که موهبت سلطنت را به هر پسری که زودتر از رحم او بیرون آید ببخشد. اورمزد که در آن هنگام نیز مشخصه بزرگ علم مطلق در او متجلی بود به این موضوع پی برد و برادر خود را از آن آگاه ساخت. از این رو اهریمن رحم را بر درید و خود را به پدر معرفی کرد و گفت: من اورمزد پسر تو هستم. زروان گفت: پسر من روشن و خوشبوست ولی تو تاریک و بدبویی و زار زار گریست. چون اورمزد پیدا شد، زروان دریافت که او حاصل برآورده شدن آرزویش است و شاخه های برسم را که نماد روحانیت است بدو بخشید و چون نمیخواست عهد خود را در مورد اعطای موهبت سلطنت بقیه نخستین فرزند بشکند، فرمانروایی جهان را به مدت ۹ هزار سال به اهریمن واگذار کرد و به اورمزد فرمانروایی عالم اعلی را عطا کرد و او آسمانها و زمین را آفرید. اهریمن، دیوان و فقرا و هر چه بد و زشت و شریر است آفرید. اورمزد نماینده همه خوبی های زروان و اهریمن نماینده بدیهاست. در مکتب زروانی همه چیز در یک وجود خلاصه میشود: دو قطبی بودن نور و ظلمت و خیر و شر و .. وجود شر در جهان نه بر اثر اشتباه است و نه نهایتاً به علت آفرینش بد اهریمن بلکه به علت وجود بالقوه در طبیعت آن وجود «مطلق» است. هدف از جنگ خیر و شر نیز آن است که وحدت آن وجود «مطلق» که به سبب تردید ایزدی به هم خورده بود به آن بازگردانیده شود. بنابراین عقیده آفرینش جهان عمل خدا نبوده بلکه تکامل تدریجی بوده است که از ماده اولیه بدون صورت یعنی زمان و مکان نامحدود «زروان» به آنچه دارای صورت است. یعنی نامحدود، محدود میگردد. البته این فرایند میتواند بدون خالق باشد و این اعتقاد به تکامل تدریجی انکار بهشت و دوزخ و همه پاداشها یا عقوبتهای آینده است. این نظریه بر اساس توجیه مادی گرایانه عالم نهاده شده است که اساساً با اعتقاد به وجود خالق و عقیده به زندگی پس از مرگ و تکیه بر پاداش یا عقوبت در دین زرتشتی مقبول عموم ناسازگار است در واقع در ازل تقدیر هر یک از افراد مقدر شده است این اعتقاد تا زمان حاضر نیز نفوذ دارد این چشمانداز تیره و تار نیز از موضع خوشبینانه زرتشت به دور است. عقیده بدبینانه نسبت به زن نیز از مشخصات کیش زروانی است. جهی شریر یعنی زن بدکاره، نخست با اهریمن هم آغوش شد و بعد مرد راستکار یعنی گیومرث را اغوا کرد. در واقع بر این اساس، هوس جنسی زن موجب حضور شر در جهان است.